

زبان‌های محلی ایران و دورنمای آینده

حسن بشیرنژاد

دکترای زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

عصر حاضر، بدون شک، عصر تغییرات وسیع، تحولات سریع و پویایی مفرط است. آثار چنین تحولات ناگهانی در تغییرات پیوسته فن‌آورانه، فرهنگ مادی، اکوسیستم‌ها و حتی ارزش‌های اخلاقی حاکم بر جامعه ما قابل مشاهده است. یکی از پیامدهای بارز این وضعیت، زبان‌هایی هستند که دیگر کسی با آنها تکلم نمی‌کند. این پدیده - مرگ زبان - و عوامل و شرایطی که به آن دامن می‌زند، به اختصار در بخش ابتدایی این مقاله مورد بحث قرار گرفته‌اند و به دنبال آن پیشینه مطالعات انجام شده در این زمینه آمده است. کشور ما، ایران، از تاریخ و پیشینه طولانی گروه‌های قومی متنوع برخوردار است که هر کدام از آنها زبان بومی خود را دارند. در سال‌های اخیر، شرایطی که وصف آن در بالا گذشت، این زبان‌ها را در معرض خطر انقراض قرار است. بخش اصلی این مقاله به گزارش یافته‌های چند مطالعه میدانی در خصوص کاربرد و جایگاه اجتماعی زبان‌های محلی ایران و نگرش‌های گویشوران نسبت به زبان مادری‌شان می‌پردازد. بخش پایانی مقاله نیز شامل پیشنهادهایی برای بهبود وضع موجود به منظور حفظ زبان‌های در معرض خطر ایران است.

کلید واژه‌ها: زبان‌های محلی ایران، زبان‌های در معرض خطر، مرگ زبان، تغییر زبان، حفظ زبان، نگرش زبانی، دوزبانگی

مقدمه

ورود به هزاره سوم میلادی ما را بر آن می‌دارد تا نظری به اوضاع و احوال جهان در هزاره گذشته و وضع احتمالی آن در هزاره پیش رو داشته باشیم. شکی نیست که مشخصه بارز جهان کنونی ما «پویایی مفرط»^۱ تغییر، تحول و دگرگونی در سطحی وسیع و گسترده است که ابعاد این دگرگونی از اکوسیستم‌ها گرفته تا ارزش‌های اخلاقی حاکم بر جامعه به وضوح و روشنی قابل رویت است. در بخش کوچکی از این جهان در حال تحول که در سیطره نگاه و توجه زبان‌شناسان قرار می‌گیرد - یعنی موضوع زبان و زبان‌ها - این تحول و دگرگونی بسیار چشمگیرتر از سایر بخش‌هاست. مسئله‌ای که در روند تحولات و تغییرات زبانی، مهم و در عین حال نگران‌کننده می‌نماید، پدیده «مرگ زبان»^۲ و نوع نگاه و رفتار جوامع زبانی با آن است. در سال‌های اخیر تحولات سریع و دامنه‌دار فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در سراسر جهان موجب برهم خوردن تعادل زیست محیطی گشته و به روند انقراض گونه‌های گیاهی و جانوری شتاب بخشیده است. زبان‌ها نیز به عنوان نوعی ارگانیسم از تأثیر این تحولات دامنه‌دار مصون نمانده و شمار زیادی از زبان‌ها برای همیشه از میان رفته و تعدادی نیز با کاهش تعداد گویشوران‌شان به شدت در معرض خطر نابودی قرار دارند. بدیهی است که با حذف یک زبان، گویشوران آن زبان از سخن گفتن باز نمی‌ایستند و به

^۱ - extreme dynamism

^۲ - language death

طور طبیعی زبان دیگری نقش برقراری ارتباط را در آن جامعهٔ زبانی به عهده می‌گیرد. در این فرایند جایگزینی، این زبان‌های اقلیت و کم‌اعتبار هستند که جای خود را به زبان‌های معتبر و برخوردار از پشتوانه‌های قدرت در جوامع بشری می‌دهند و زبان‌شناسان هشدار می‌دهند که ادامهٔ این روند ممکن است تنوعات زبانی موجود را از بین ببرد و ناخواسته تعداد اندکی زبان صاحب قدرت را جایگزین زبان‌های گوناگون در گوشه و کنار جهان نماید.

کشور ما ایران، کشوری پهناور و به لحاظ تنوعات قومی، نژادی، فرهنگی و زبانی بسیار غنی است و عواملی که در بالا شرح آن گذشت، می‌توانند برای زبان‌های محلی ایران نیز یک عامل تهدیدکنندهٔ بالقوه باشند. زبان‌های محلی ایران اعم از کردی، لری، بلوچی، گیلکی، مازندرانی و... هر یک زبان مادری یکی از اقوام ایرانی بوده و بخشی از فرهنگ و هویت قومی آنان را تشکیل می‌دهند. این زبان‌ها منعکس‌کنندهٔ آداب، رسوم، سنت‌ها، ارزش‌ها و باورهای یک قوم و ملت و در عین حال، محملی برای انتقال این ارزش‌ها و باورها از نسلی به نسل دیگرند. همگی آنها ریشه در فرهنگ و تمدن کهنی دارند که یادگار پیشینیان و گذشتگان این مرز و بوم است. این زبان‌ها علاوه بر ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی‌شان، به سبب رابطهٔ تاریخی‌شان با زبان فارسی و برخوردار از گنجینهٔ ارزشمندی از واژگان اصیل می‌توانند کمک شایانی به مطالعات تاریخی و ریشه‌شناختی زبان فارسی نمایند. هر گونه تلاش برای تقویت این زبان‌ها و هرگونه کمک به حفظ و بقای این زبان‌ها در واقع گامی است در مسیر تقویت، حفظ و پویایی زبان فارسی که زبان ملی ما و عاملی برای ایجاد وحدت و همدلی میان اقوام ایرانی به حساب می‌آید. در این مختصر، نگارنده بر آن است تا ضمن اشاره‌ای گذرا به پدیدهٔ مرگ زبان و پژوهش‌های انجام شده در این زمینه، به اجمال به بررسی جایگاه اجتماعی زبان‌های محلی ایران در زمان حاضر و دورنمای آیندهٔ آنها بپردازد.

مرگ زبان‌ها، علل و پیامدها

اکنون دانشمندان علوم اجتماعی و به ویژه جامعه‌شناسان زبان، زبان را غالباً یک ارگانیزم یا موجود زنده می‌دانند که پس از زایش و پشت سر گذاشتن دوران طفولیت، به رشد و بالندگی می‌رسد و ممکن است بنا به دلیل یا دلایلی با طی یک روند زوال تدریجی روبه خاموشی رود و زبان دیگری جانشین آن شود. (اچسون، ۱۹۹۵: ۱۹۷) از این فرآیند با عنوان «تعویض یا تغییر زبان»^۱ یاد می‌شود. تغییر زبان حالتی است که افراد یک جامعهٔ دوزبانه یا چندزبانه از زبان بومی خود به نفع زبان دیگری دست بکشند که گاه از آن با عنوان «مرگ زبان» نیز یاد می‌شود. اصطلاح مرگ زبان مخصوصاً زمانی به کار می‌رود که اعضای آن جامعهٔ زبانی تنها گویشوران آن زبان در دنیا باشند. (فسولد، ۱۹۸۷: ۲۱۳) طبیعتاً، مرگ یک زبان با مرگ آخرین گویشور آن زبان محقق می‌شود. زبان‌شناسان اصطلاحات معادل دیگری برای این پدیده ذکر می‌کنند که از جملهٔ آنها «حذف زبان»^۲ و «انقراض زبان»^۳ هستند.

نقطهٔ مقابل مرگ زبان، پدیدهٔ «بقا یا حفظ زبان»^۴ است و این زمانی است که اعضای یک جامعهٔ زبانی تصمیم می‌گیرند به استفاده از زبان آباء و اجدادی خود ادامه دهند. اصولاً حفظ یا نگهداری زبان در جامعهٔ

^۱- language shift

^۲- language loss

^۳- language extinction

^۴- language maintenance

دو یا چندزبانه مفهوم پیدا می‌کند؛ چراکه در مورد اعضای جامعه‌ای که فقط یک زبان می‌دانند و زبان دیگری را نیز نمی‌آموزند، اصطلاح «حفظ زبان» معنایی ندارد.

زبان‌شناسان در بررسی این پدیده، تقسیم‌بندی‌های خاصی به عمل می‌آورند و از اصطلاحات خاصی برای این دسته‌بندی‌ها استفاده می‌کنند. آنان زبانی را که هیچ گویشور بومی ندارد، یک زبان «مرده»^۱ یا «خاموش»^۲ می‌نامند. زبانی که در میان نسل جوان و خردسالان، هیچ گویشور بومی ندارد، یک زبان «در حال احتضار/ رو به زوال»^۳ نامیده می‌شود و در نهایت زبانی که گویشوران بومی آن بسیار اندکند، یک زبان «در معرض خطر»^۴ تلقی می‌گردد (ردیش، ۲۰۰۱).

دانشمندان علوم زیستی معتقدند که سرعت انقراض زبان‌ها به مراتب بیش از سرعت انقراض گونه‌های گیاهی و جانوری است. پروفیسور «بیل سادرلند»^۵ می‌گوید، «با وجود آنکه معمولاً تهدیدهایی که پرندگان و پستانداران در معرض آنها هستند کاملاً برای مردم شناخته شده هستند، به نظر می‌رسد که زبان‌ها بیشتر در معرض تهدید و خطر نابودی باشند» (کونر، ۲۰۰۳).

زبان‌شناسان تخمین می‌زنند امروزه حدود ۶۸۰۰ زبان زنده در جهان وجود دارد که ۹۰ درصد آنها دارای کمتر از صد هزار نفر گویشور هستند و ۳۵۷ مورد از این زبان‌ها کمتر از ۵۰ نفر سخنگو دارند و حتی تعدادی از این زبان‌ها (حدود ۴۶ زبان) فقط یک گویشور دارند و در نتیجه به شدت در معرض خطر انقراض هستند (همان منبع).

در طی پانصد سال گذشته حدود ۴/۵ درصد از کل این زبان‌ها ناپدید شده‌اند؛ درحالی‌که در این مدت فقط ۱/۳ درصد از گونه‌های پرندگان و ۱/۹ درصد از پستانداران از میان رفته‌اند. از میان ۱۷۶ زبان موجود که از سال ۱۶۰۰ میلادی قبایل آمریکای شمالی با آنها صحبت می‌کردند، ۵۲ زبان تاکنون خاموش شده‌اند و از ۲۳۱ زبان بومیان استرالیا نیز ۳۱ زبان منقرض گشته‌اند (همان منبع).

زبان‌شناسان دلایل متعددی را در بقا یا زوال یک زبان مؤثر می‌دانند که عمده‌ترین آنها را مهاجرت، شهرنشینی، صنعتی‌شدن، محدودیت‌های اعمال‌شده از سوی دولت‌ها، زبان آموزش و علم‌آموزی در نظام آموزشی کشور، اعتبار اجتماعی زبان‌ها و تعداد گویشوران یک زبان ذکر می‌کنند. (فسولد، ۱۹۸۷: ۲۱۷). دیوید کریستال (۲۰۰۰) حوادث و بلایای طبیعی را نیز به این مجموعه می‌افزاید. وی بر این اعتقاد است که رخداد برخی بلایای طبیعی مانند زلزله، سونامی و شیوع بیماری‌های واگیر و مهلک که منجر به مرگ دسته جمعی افراد یک منطقه یا قبیله می‌شود نیز می‌تواند در انقراض زبان‌ها مؤثر باشد. در کنار این عوامل جنگ‌ها و درگیری‌ها - به‌ویژه جنگ‌هایی که تسویه حساب‌های قومی بوده و پاکسازی نژادی را در پی دارند - را نیز نباید نادیده گرفت؛ اما مهم‌تر از همه، آنچه امروزه در میان علل مرگ زبان در مرکز توجه قرار دارد پدیده‌ای است که به «جهانی شدن»^۶ موسوم است و خود، معلول تحولات سریع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در سال‌های اخیر و به ویژه گسترش وسایل ارتباط جمعی و توسعه رسانه‌های گروهی و ابزارهای

1- dead

2- extinct

3- moribund

4- endangered/ imperiled

5- Bill Sutherland

6- globalization

اطلاع‌رسانی در سرتاسر دنیاست.

اگرچه زمان مرگ زبان‌ها را نمی‌شود به دقت تعیین نمود، راز مرگ آنها را شاید بشود تعیین کرد. شرط لازم و اساسی برای حذف یک زبان، وجود «دوزبانگی»^۱ در سطح یک جامعه است؛ این شرط به تنهایی کافی نیست؛ زیرا جوامع دوزبانه‌ای هم بوده‌اند که برای دهه‌ها و قرن‌های متوالی به صورت دوزبانه باقی مانده‌اند. (مدرسی، ۱۳۶۸: ۵۷) اصولاً تمامی موارد حذف زبان‌ها در بین دو نسل مختلف اتفاق می‌افتند، به این معنی که یک نسل دوزبانه، یکی از دوزبان را بر حسب شرایط موجود به نسل بعد منتقل می‌کند. از این روی می‌توان خانواده را نقطه آغاز فرآیند مرگ زبان دانست؛ زیرا این والدین هستند که یکی از دو زبان را برای آموزش به فرزندان و انتقال به نسل بعد برمی‌گزینند. تغییر یا حذف زبان نتیجه جمعی و بلند مدت انتخاب و کاربرد یک زبان است و انتخاب یک زبان از میان دو یا چند زبان نیز تحت تأثیر «نگرش‌های زبانی»^۲ افراد قرار دارد. مجموعه‌ای از عوامل برون‌زبانی (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ...) نگرش افراد را نسبت به یک زبان شکل می‌دهند که این نگرش‌ها می‌توانند در انتخاب و استفاده گویشوران از آن زبان و آموزش آن به فرزندان تعیین‌کننده باشد. ظاهراً از میان دوزبان در یک جامعه، زبانی بخت بیشتری برای بقا دارد که از «اعتبار اجتماعی»^۳ بالاتری برخوردار باشد و برخورداری از اعتبار و وجهه اجتماعی نیز مستلزم برخورداری از پشتوانه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، علمی، ادبی و ... است. با این تفصیل، احتمال بقای یک زبان اقلیت و محلی - که فاقد نظام نوشتاری و آثار ادبی و هنری قابل توجه است - در مقابل زبان اکثریت و رسمی که دارای آثار ادبی و هنری فراوان است، اندک است. نگرش‌های منفی حتی می‌توانند مانع از اقبال گویشوران یک زبان به ادبیات و به ویژه شعر آن زبان شوند و این خود می‌تواند یکی از عوامل تسریع‌کننده زوال آن زبان باشد. زبان‌شناسان، نقش شعر و آثار ادبی را در حفظ و پویایی زبان تعیین‌کننده می‌دانند و حق‌شناس (۱۳۷۰: ۱۳۹) در این باره می‌گوید: «من راز مرگ زبان‌ها را در رکود و سترونی شعر آن می‌بینم. هر زبانی آن‌گاه می‌میرد که آخرین شاعرش مرده باشد».

با وجود آنکه جامعه‌شناسان، «زبان» را یکی از مؤلفه‌های فرهنگی و بخشی از فرهنگ یک قوم و ملت به حساب می‌آورند، از یک دیدگاه وسیع‌تر باید زبان را از سایر عناصر فرهنگی کاملاً متمایز دانست. زبان، از یک طرف، خود وسیله‌ای برای حفظ، بیان، آموزش و توسعه فرهنگ است و از طرف دیگر محملی است برای انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر. آنچه فرهنگ گذشتگان را به نسل حاضر پیوند زده، زبان است و آنچه آیندگان را از ارزش‌ها و باورهای نسل حاضر مطلع می‌سازد همین زبان است. زبان بخشی از هویت قومی و نژادی یک ملت به حساب می‌آید و به قول ساموئل جانسون «زبان هر ملت شجره‌نامه آن ملت است» (اچسون، ۱۹۹۵: ۱۹۷). از این رو مرگ زبان فقط از میان رفتن یک ابزار ارتباطی نیست؛ بلکه مرگ یک فرهنگ با تمام گذشته و دیرینه آن و مرگ یک ملت با تمام هویت قومی، تاریخی، فرهنگی و مذهبی آن است.

^۱ - bilingualism

^۲ - language attitude

^۳ - social prestige

پیشینه مطالعاتی

اصولاً «جامعه‌شناسی زبان»^۱ از مباحث میان رشته‌ای نوپاست که در اواسط قرن بیستم میلادی شکل گرفت و بالطبع پژوهش‌های انجام شده در این زمینه از قدمت چندانی برخوردار نیستند. قدمت پژوهش‌های مربوط به حفظ یا تغییر زبان‌ها نیز به دهه ۱۹۶۰ می‌رسد. «جاشوا فیشر»^۲، جامعه‌شناس زبان، آغازگر این نوع پژوهش‌هاست. وی در سال ۱۹۶۶ به مطالعه میزان پای‌بندی به زبان مادری در میان گروه‌های مهاجر در ایالات متحده پرداخت. فیشرمن در مطالعاتش از روش «تحلیل حوزه‌ای»^۳ بهره گرفت و از آن پس، این روش به عنوان یک الگوی مدون در بررسی پدیده حفظ یا مرگ زبان رایج شد. او برای آگاهی از کاربرد دو زبان مجموعه‌ای از موقعیت‌ها یا نهادهای اجتماعی را در نظر می‌گیرد که آنها را «حوزه»^۴ می‌نامد. این حوزه‌ها از عناصری مانند مکان، موضوع و مخاطب تشکیل می‌شوند. در هر یک از این حوزه‌ها، کاربرد یک زبان ممکن است مناسب‌تر از بقیه باشد؛ برای نمونه در محیط خانواده که یکی از این حوزه‌هاست، معمولاً یک «زبان پایین‌تر/کم اعتبارتر»^۵ برای برقراری ارتباط میان اعضا به کار می‌رود؛ در حالی که یک «زبان معتبرتر»^۶ در مکان‌های رسمی‌تر، مانند مراکز آموزشی به کار می‌رود. در این شیوه از بررسی، با استفاده از پرسشنامه یا مصاحبه در مورد کاربرد زبان در موقعیت‌های گوناگون، با مخاطبان مختلف و در مورد موضوعات متفاوت سؤال می‌شود و جواب‌های به دست‌آمده مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

از دیگر پژوهش‌های کلاسیک در این زمینه می‌توان به بررسی‌های خانم «سوزان گل»^۷ در سال ۱۹۷۹ در منطقه دوزبانه «اوبروارت»^۸ در اتریش اشاره کرد. در این منطقه زبان مجاری که زبان بومیان منطقه بود جای خود را به زبان آلمانی داد. خانم «ننسی دورین»^۹ در سال ۱۹۸۱ در منطقه دوزبانه سادرلند شرقی در اسکاتلند نمونه‌ای دیگر از حذف زبان را گزارش کرد. در این منطقه بر اثر تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پس از جنگ جهانی دوم، زبان انگلیسی با حذف زبان «گالی»^{۱۰} به تدریج به زبان مادری بومیان منطقه تبدیل شد. بررسی «لیبرسن»^{۱۱} در سال ۱۹۷۲ در جامعه انگلیسی - فرانسه زبان در مونترال کانادا و پژوهش «فسولد» در سال ۱۹۸۱ در منطقه دوزبانه «تائوس»^{۱۲} در ایالت نیومکزیکوی آمریکا مواردی از حفظ زبان را نشان می‌دهند. در مجموع، این پژوهش‌ها و پژوهش‌های انجام شده پس از آنها که از دهه ۱۹۹۰ از وسعت زیادی برخوردار شده‌اند، مسائل زیادی را در خصوص این پدیده روشن ساخته‌اند که ما در اینجا از ذکر جزئیات این پژوهش‌ها خودداری نموده، فقط به شرح دستاوردها و پیامدهای کلی این پژوهش‌ها اکتفا می‌کنیم:

با وجود همه پیچیدگی‌هایی که فرآیند حفظ یا تغییر زبان دارد و با وجود تنوع و گوناگونی عواملی که

^۱ - sociolinguistics

^۲ - Jashua Fishman

^۳ - domain analysis

^۴ - domain

^۵ - lower language

^۶ - higher language

^۷ - Susan Gal

^۸ - Oberwart

^۹ - Nancy Dorian

^{۱۰} - Gaelic

^{۱۱} - Liberson

^{۱۲} - Taos

می‌توانند در این فرآیندها تأثیرگذار باشند، از مجموع مباحث طرح شده و تحقیقات صورت گرفته می‌توان نتیجه گرفت که یک پیش شرط اساسی برای تغییر زبان، وجود یک جامعه دوزبانه است؛ اما حفظ زبان فرانسه در جامعه دوزبانه مونترال در کانادا نشان می‌دهد که این پیش شرط به تنهایی برای تغییر زبان کافی نیست. اگر وجود دوزبانی به تنهایی برای تغییر زبان کافی نیست، شاید وجود دوزبانی به همراه اعتبار بیشتر یکی از دو زبان، احتمال تغییر زبان را حتمی سازد؛ اما مواردی را سراغ داریم که یک زبان پایین‌تر به لحاظ وجه اجتماعی، در کنار یک زبان برتر باقی مانده یا حتی آن را حذف نموده است. حذف شدن زبان فرانسه توسط زبان انگلیسی در حمله نورمن‌ها به انگلستان و حفظ زبان «گوارانی»^۱ در مقابل زبان استعمارگران اسپانیایی در کشور پاراگوئه از موارد یاد شده است (فسولد، ۱۹۸۷: ۲۱۷).

معمولاً در اغلب تغییر زبان‌ها، این زبان گروه کوچک‌تر است که جای خود را به زبان گروه بزرگ‌تر می‌دهد و گذشته از آن، گروه بزرگ‌تر معمولاً از قدرت سیاسی و اقتصادی بیشتری برخوردار است؛ اما چنانکه در هر دو مورد ذکر شده از موارد تغییر زبان دیدیم، گروه کوچک‌تر با وجود فراهم بودن این شرایط برای سال‌ها، زبان خود را حفظ کرده بود. اگر با دقت بیشتری نگاه کنیم، می‌بینیم که این تغییر زبان، دقیقاً زمانی آغاز شد که افراد گروه کوچک‌تر حاضر شدند از هویت خود به عنوان یک گروه اجتماعی - فرهنگی مستقل دست بکشند و به عضویت گروه بزرگ‌تر درآیند. این مسئله اگر چه خود مقدمه‌ای برای تغییر زبان است، عامل تغییر زبان نیست؛ بلکه معلول برخی عوامل و شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حاکم بر محیط است. ظاهراً یکی از مهمترین عواملی که باعث می‌شود افراد، پای‌بندی به ارزش‌های گروهی و قومی را از دست بدهند، از دست دادن استقلال اقتصادی است. برای نمونه، از دست رفتن شغل و حرفه سنتی و وابستگی به گروه بزرگ‌تر برای اشتغال و کسب درآمد یکی از عوامل اقتصادی مؤثر در این زمینه است. عوامل اجتماعی - فرهنگی هم می‌توانند در این میان نقش داشته باشند؛ برای نمونه زبان آموزشی می‌تواند یکی از عوامل فرهنگی مهم باشد. اگر زبان آموزشی در مدارس همان زبان گروه برتر باشد، می‌تواند این احساس را در افراد گروه کوچک‌تر - به خصوص کودکان این گروه - به وجود آورد که زبان مادری آنها هیچ کاربردی نداشته و در نتیجه ضرورتی برای یادگیری آن وجود ندارد و همین امر مقدمه‌ای برای آموزش زبان برتر به فرزندان در محیط خانواده می‌شود.

در واقع آموزش زبان برتر به فرزندان در محیط خانواده را باید از نشانه‌های تغییر زبان دانست نه از عوامل آن؛ چراکه این امر تحت تأثیر عواملی صورت می‌گیرد که در بیرون از خانه یعنی در جامعه حاضرند. نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم که دقیقاً چه عواملی و در چه زمانی موجب حذف یک زبان و جایگزین شدن زبان دیگر می‌شوند؛ اما دیتما^۲ به دو نکته اساسی در این زمینه اشاره می‌کند که شایسته است آنها را همچون دو قاعده کلی بپذیریم: نکته اول اینکه، زبانی که در خانواده به کار نمی‌رود نسبت به زبانی که در خانواده کاربرد دارد بخت کمتری برای بقا می‌یابد و نکته دوم اینکه اگر در یک جامعه دوزبانه، افراد «دوزبانه ناهمپایه»^۳ باشند، احتمال وقوع تغییر زبان بیش از جامعه‌ای است که افراد آن، «دوزبانه همپایه»^۳ هستند. این مطلب به نوعی تأییدکننده همان مورد اول است؛ چراکه دوزبانه‌های ناهمپایه معمولاً هر دو زبان را در حوزه خانواده

^۱ - Guarani

^۲ - compound bilingual

^۳ - coordinate bilingual

می‌آموزند و این به معنی وارد شدن یک زبان جدید در حوزه کاربردی زبان سنتی است. (دیتمار، ۱۹۷۶)

زبان‌های محلی ایران: وضعیت کنونی و دورنمای آینده

اصولاً مطالعات زبان‌شناسی و به تبع آن مطالعات اجتماعی زبان، در کشور ما از قدمت چندانی برخوردار نیست و پژوهش‌های اندکی هم که به مطالعات اجتماعی زبان مربوط می‌شوند عمدتاً به بررسی موضوعاتی نظیر قرض‌گیری‌های زبانی، گونه‌های زبانی، تفاوت‌های تلفظی در بین گروه‌های سنی و جنسی، تغییر گونه‌های سبکی، برخورد زبان‌ها، رابطه زبان و ملیت، و... پرداخته‌اند. از طرف دیگر، مطالعات گویش‌شناسی نیز غالباً به توصیف آواها، ساختار یا واژگان گویش‌های ایرانی محدود می‌شوند و در مجموع، توجه زیادی به بررسی جایگاه اجتماعی زبان‌های محلی و مسئله حفظ یا تغییر آنها نشده است. هیچ پژوهش جامعی در مورد وضعیت اجتماعی زبان‌های محلی ایران در دست نیست و فقط در سال‌های اخیر پژوهش‌های موردی و پراکنده درباره برخی از این زبان‌ها و گویش‌ها صورت گرفته است که در اینجا با نگاهی اجمالی به این موارد سعی می‌کنیم دیدگاه‌ها و نظرات کلی درباره وضعیت کنونی و دورنمای آینده این زبان‌ها به خوانندگان عرضه نماییم.

پژوهش خانم ذوالفقاری در مورد گویش بختیاری در شهر مسجد سلیمان در سال ۱۳۷۶ ظاهراً اولین اثری است که به این مسئله مهم توجه نشان داده است. ایشان با استفاده از پرسش‌نامه و با بهره‌گیری از شیوه تحلیل حوزه‌ای به بررسی میزان کاربرد فارسی و بختیاری در حوزه‌های مختلف مانند کوچه و بازار، مراسم بومی، مجالس خانوادگی، برخورد با افراد پیر فامیل و دوستان در حالات عاطفی شدید پرداخت. سپس تأثیر شاخص‌هایی نظیر سن، جنسیت، شغل، تحصیلات، عرق بومی بودن و گویشور بختیاری بودن والدین در خانواده به عنوان عوامل اجتماعی مؤثر در کاربرد دو زبان در حوزه‌های مختلف بررسی شد و مشخص شد که هر یک از این عوامل در میزان کاربرد دو زبان مؤثرند. برای نمونه کاربرد زبان فارسی در حوزه‌های مختلف در بین جوانان بیش از بزرگسالان و در بین دختران بیش از پسران است. در ضمن کاربرد گویش بختیاری در موقعیت‌ها و حوزه‌های غیر رسمی مانند مراسم بومی و خانواده بیش از میزان آن در حوزه‌ها و موقعیت‌های رسمی‌تر است. دستاوردهای این پژوهش نشان می‌دهد که میزان کاربرد زبان فارسی در حوزه‌های مختلف و آموزش آن به فرزندان در خانواده‌های مسجد سلیمانی روز به روز رو به فزونی است و در مجموع، گویش بختیاری با کاهش میزان کاربرد در حوزه‌های مختلف و خروج تدریجی از این حوزه‌ها، جای خود را به زبان فارسی می‌دهد و این نشان‌دهنده یک روند زوال تدریجی است.

پژوهش دیگر در مورد زبان مازندرانی در شهر آمل توسط نگارنده (بشیرنژاد، ۱۳۷۹) صورت پذیرفت. این پژوهش علاوه بر مطالعه میزان کاربرد فارسی و مازندرانی در دو گروه سنی و جنسی در حوزه‌های مختلف در شهر آمل، به بررسی نگرش‌های گویشوران در مورد دو زبان و تصمیمات جوانان برای آینده زبان نیز پرداخت. این پژوهش روشن‌کننده مسائل بسیاری در خصوص وضعیت و جایگاه فعلی زبان مازندرانی و آینده آن بوده است. نکته‌ای که در این بررسی قابل توجه بود و زبان‌شناسان از آن به عنوان نشانه‌ای از تغییر یا حذف زبان یاد می‌کنند (فسولد، ۱۹۸۷: ۲۱۳) همان کاربرد زبان فارسی در حوزه‌هایی است که قبلاً حوزه مطلق زبان مازندرانی بوده‌اند. ظاهراً چنین انتظار می‌رود که در چنین جوامع دوزبانه‌ای، یک زبان معتبرتر برای امور

رسمی، اداری و آموزشی به کار رود و در حوزه‌ها و موقعیت‌های غیر رسمی مانند ارتباطات خانوادگی و داخل کوچه و خیابان از زبان محلی استفاده شود. شواهد نیز حکایت از آن دارند که در گذشته‌ای نه چندان دور واقعیت امر چنین بوده است؛ اما امروزه این زبان رسمی است که به تدریج جایگزین زبان محلی در این حوزه‌ها می‌شود. از طرف دیگر آموزش زبان فارسی به عنوان زبان اول به فرزندان در بین خانواده‌های مازندرانی زبان روبه فزونی است و این خود شاهدی دیگر بر روند زوال مازندرانی است. برای نمونه در گروه سنی دانش‌آموزان دبیرستانی ۳۷٪ فارسی را به عنوان زبان اول آموخته‌اند در حالی که در گروه سنی پایین‌تر این رقم به ۶۳٪ می‌رسد. در ضمن میزان کاربرد فارسی در بین افراد تحصیل‌کرده، شهرنشین و طبقات بالا رو به افزایش است و از آنجایی که باسوادی و شهرنشینی رو به گسترش است، می‌توان پیش‌بینی کرد که در آینده کاربرد فارسی افزایش بیشتری پیدا می‌کند. مسئله دیگری که از هر گونه امیدواری برای حفظ و بقای مازندرانی می‌کاهد سن و جنسیت افراد علاقه‌مند به زبان فارسی است. مشخص شد که تقریباً در تمام موارد، افراد جوان بیش از بزرگسالان و زنان بیش از مردان از زبان فارسی استفاده می‌کنند. در مجموع بیشترین علاقه‌مندان به زبان فارسی، در گروه دختران جوان قرار دارند و این به منزله افزایش آموزش زبان فارسی به فرزندان در آینده است؛ چراکه این دختران به عنوان مادران آینده نقش عمده‌ای در زبان‌آموزی فرزندان به عهده دارند. در محیط‌های آموزشی مانند مدرسه نیز زبان فارسی نه فقط به عنوان زبان آموزش، بلکه به عنوان تنها زبان ارتباطی بین معلم و دانش‌آموز به کار می‌رود و این می‌تواند زبان مازندرانی را در نظر کودکان و جوانان بی‌اهمیت جلوه دهد. بررسی نگرش‌های گویشوران نیز حاکی از نبود نگرش‌های مثبت و همچنین نبود علاقه و دل‌بستگی عمیق نسبت به زبان مازندرانی است و این بیان‌کننده نبود عزم گروهی برای حفظ زبان مازندرانی است.

از دیگر مطالعات اجتماعی درباره زبان‌های ایرانی می‌توان به پژوهش شاه‌بخش (۲۰۰۰) از دانشگاه لندن درباره زبان بلوچی اشاره کرد. زبان بلوچی با لهجه‌های متعدد، علاوه بر نواحی جنوب شرقی ایران در نواحی وسیعی در کشورهای همسایه - نظیر جنوب غربی پاکستان، بخش‌های جنوب افغانستان و در بخش‌هایی از ترکمنستان و هندوستان - کاربرد دارد. محقق، کاربرد زبان بلوچی را در حوزه‌های مختلف از جمله خانه، محل کار، آموزش، تجارت، مذهب، سرگرمی و رسانه‌های گروهی بررسی نموده است. شاه‌بخش می‌گوید اگر زبانی در تمامی این حوزه‌ها کاربرد داشته باشد یک زبان قوی و سالم است و اگر زبانی کاربردش به محیط خانواده و آن هم اعضای پیر خانوار محدود شود و برای تمام اهداف دیگر از زبان دوم استفاده شود زبانی ضعیف است و احتمالاً در طول یک یا دو نسل منقرض خواهد شد. اگرچه زبان بلوچی در بلوچستان مرکزی در تمام حوزه‌ها کاربرد دارد، در شهرها زبان دوم که فارسی است در بسیاری از حوزه‌ها به کار می‌رود و زبان بلوچی صرفاً زبان خانه و کوچه و بازار است. از دیدگاه وی عامل بی‌سوادی و فقدان تحصیلات باعث ماندگاری زبان بلوچی در برخی حوزه‌ها شده است و در درازمدت با گسترش باسوادی و تحصیلات، سلامت زبان بلوچی مورد تهدید واقع می‌شود. میل به دوزبانگی در محیط‌هایی که با زبان‌های رسمی سر و کار زیادی دارند، بسیار است و در حوزه مذهب نیز - که معمولاً از آخرین پایگاه‌های زبان‌های در معرض نابودی است - زبان عربی غلبه دارد. این مسئله در مورد سایر زبان‌های محلی ایران نیز صدق می‌کند. به طور کلی در جامعه بلوچ رسانه‌های گروهی مثل تلویزیون و رادیو، تجارت و کار حتی آموزش به زبان فارسی انجام می‌شود و در نتیجه

میل به کاربرد زبان فارسی و نهایتاً حذف زبان بلوچی بسیار زیاد است. خانم مشایخ (۱۳۸۱) در طرحی تحقیقاتی با استفاده از پرسشنامه به بررسی کاربرد فارسی و گیلکی در دو گروه سنی مختلف در شهر رشت پرداخته‌اند. یافته‌های این پژوهش نیز مانند سایر موارد ذکر شده حکایت از کاربرد روزافزون زبان فارسی در حوزه‌های مختلف داشته و شواهد و قرائن دال بر تغییر تدریجی زبان از گیلکی به فارسی است. در حوزه خانواده که بیشترین میزان کاربرد گیلکی در آن دیده می‌شود، بیشتر کاربران گیلکی را والدین و بزرگسالان تشکیل می‌دهند و از این رو این حوزه نمی‌تواند در حفظ و بقای زبان گیلکی نقش مؤثری ایفا کند. از طرف دیگر، کاربرد گیلکی در موقعیت‌ها و مکان‌های رسمی مثل مدرسه، مطب پزشک و ادارات دولتی رو به کاهش است. در حوزه هنر و سرگرمی که مورد علاقه جوانان است نیز گرایش غالب به سمت زبان فارسی است. تعداد والدینی که خود را دوزبانه می‌دانند حدود ۸۰ درصد است و تعداد فرزندان که خود را دو زبانه می‌دانند ۴۴ درصدند؛ یعنی در طول یک نسل تعداد افراد دوزبانه کاسته شده و تقریباً به نصف رسیده است. زبان فرزندان یک زبانه صرفاً فارسی است ولی زبان والدین یک زبانه یا فارسی است یا گیلکی. به عبارت دیگر فرآیند تغییر زبان در نسل گذشته شروع شده و با نسل حاضر در حال پیشروی است. نگرش‌های زبانی هم از جمله عواملی هستند که می‌توانند فرآیند تغییر زبان را تسهیل نمایند. بیش از نیمی از فرزندان نسبت به گیلکی نگرش منفی دارند و این گروه در موقعیتی هستند که دیگر نمی‌توان کار چندانی برای تغییر نگرش آنها انجام داد؛ زیرا این جوانان در آینده یا وارد دانشگاه می‌شوند یا بازار کار که هردو به تقویت این نگرش‌های منفی کمک می‌کنند و این نگرش‌ها خود به خود به نسل بعد نیز منتقل می‌شوند. در ضمن، بررسی‌ها نشان می‌دهند که در طی دو نسل، افراد نسبت به زبان بومی خود بی‌اعتنا تر شده‌اند و زوال این زبان برایشان اهمیت چندانی ندارد. در مجموع می‌توان گفت که مقایسه دو نسل نشان می‌دهد که کاربرد زبان گیلکی تقریباً در تمام حوزه‌ها کاهش یافته و زبان فارسی رفته رفته جای آن را می‌گیرد و کاربرد بیش از حد فارسی در حوزه‌هایی که سابقاً متعلق به گیلکی بوده، زندگی و موجودیت گیلکی را به خطر انداخته است.

ظاهراً در مورد سایر زبان‌ها و گویش‌های اقوام ساکن در ایران مانند کردی، ترکی، لری و ... بررسی یا پژوهشی از این دست گزارش نشده است؛ اما آنچه از ظاهر امر برمی‌آید این زبان‌ها نیز وضعیت بهتری ندارند. نگارنده این مقاله پرسشنامه‌هایی را در مورد کاربرد زبان کردی در شهرهای سنندج و کرمانشاه توزیع و بررسی کرد که نتیجه آن حاکی از افزایش روزافزون کاربرد زبان فارسی در حوزه‌های مختلف و به ویژه حوزه خانواده و کاسته شدن از کاربرد زبان کردی در این حوزه‌هاست. در مناطق آذری زبان نیز آموزش زبان فارسی به جای آذری به فرزندان متداول گشته و با گذشت زمان روبه فزونی است. حال که همگی شواهد و قرائن از این حکایت دارند که زبان‌های محلی در معرض خطر نابودی هستند و رفته رفته به دست فراموشی سپرده خواهند شد، چه باید کرد؟

چه باید کرد؟

تقریباً همه محققان به هنگام گزارش پژوهش‌هایشان در مورد زبان‌های ایرانی، برحسب حقایق و وضعیت موجود راه‌حل‌ها و پیشنهادهایی را برای تغییر وضع موجود و کمک به حفظ و بقای این زبان‌ها عرضه

نموده‌اند که جای تأمل دارند. این اقدامات اگرچه در کوتاه مدت چندان اثربخش نیستند، درازمدت می‌توانند در تغییر نگرش‌ها و در نهایت افزایش کاربرد و آموزش این زبان‌ها مؤثر باشند.

چنانکه قبلاً نیز اشاره شد تغییر زبان نتیجه حرکت جمعی و طولانی مدت افراد یک جامعه برای زبانی انتخاب و کاربرد زبان است و آن در درجه اول تحت تأثیر نگرش‌های زبانی افراد است. از این‌رو هرگونه اقدامی برای تغییر وضع موجود باید به صورت جمعی، مستمر، طولانی‌مدت، و در جهت ایجاد تحول در احساسات، نگرش‌ها و باورهای افراد نسبت به نقش، کاربرد، اهمیت و اعتبار زبان‌های محلی باشد و این امر از دو طریق میسر است: اولاً رواج کاربرد زبان‌های محلی در موقعیت‌ها و حوزه‌هایی که می‌توانند و باید به کار گرفته شوند و ثانیاً آگاهانیدن گویشوران از طریق دادن اطلاعات درست درباره نقش، کاربرد و جایگاه واقعی زبان و زدودن باورها و برداشت‌های نادرستی که در این باره وجود دارند.

مسئولان مملکتی، متولیان امر آموزش و پرورش و آموزش عالی، دست‌اندرکاران امور فرهنگی، صدا و سیما، مطبوعات، افراد تحصیل کرده، شخصیت‌های معتبر و صاحب نفوذ، محققان و نویسندگان به ویژه زبان‌شناسان و جامعه‌شناسان و خود والدین هر کدام می‌توانند سهم مهمی در این امر داشته باشند.

هرچند در بین حوزه‌های مختلف، خانواده اولین و مهمترین است، شروع کار نمی‌تواند از خانواده باشد؛ زیرا آموزش زبان فارسی به فرزندان در محیط خانواده تحت نگرش‌هایی است که در بیرون از خانواده شکل گرفته‌اند. مدرسه مهم‌ترین حوزه‌ای است که به کارگیری زبان‌های محلی در آن می‌تواند در ارزیابی گویشوران از موقعیت و جایگاه این زبان‌ها مؤثر بوده، موجب رواج کاربرد آن در دیگر حوزه‌ها و از جمله خانواده شود. در این خصوص قبل از هر چیز لازم است مسئولان آموزش و پرورش مناطق این مسئله را به صراحت برای مدیران، معلمان و دانش‌آموزان روشن کنند که استفاده از زبان‌های محلی به عنوان زبان مادری آنها در محیط مدرسه و حتی کلاس درس، حق اولیه و طبیعی آنهاست و از نظر قوانین رسمی کشور نیز معنی برای این کار وجود ندارد. در حال حاضر مشاهدات و نیز بررسی‌ها نشان می‌دهند که در برخی مناطق ایران (مثل مناطق مازندرانی زبان و گیلکی زبان) بسیاری از دانش‌آموزان و حتی معلمان کاربرد زبان محلی در مدرسه را نه تنها دور از ادب و احترام، که عملی غیرقانونی تلقی می‌کنند و این در حالی است که در اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح شده است که، «... استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است». معلمان می‌توانند با کاربرد این زبان در مدرسه و حتی کلاس درس برای آن ارزش و اعتبار ایجاد نمایند و بهتر است سعی شود که از زبان فارسی همچون ابزاری برای حفظ رابطه معلمی - شاگردی و ایجاد فاصله بین معلم و دانش‌آموز استفاده نشود.

علاوه بر مدرسه، استفاده افراد تحصیل کرده و شخصیت‌های صاحب نفوذ و مورد علاقه مردم نظیر پزشکان، استادان، هنرمندان، ورزشکاران و همچنین مسئولان امور دولتی از زبان‌های محلی در موقعیت‌های مختلف اعم از ملاقات با مردم یا مصاحبه‌های رادیویی، تلویزیونی، و مطبوعاتی، می‌تواند نقش بسزایی در تغییر نگرش‌های مردم و ترغیب آنها به استفاده از این زبان‌ها داشته باشد.

رادیو و تلویزیون‌های استانی به منزله پرطرفدارترین و مناسب‌ترین رسانه، راه مطمئنی برای تبلیغ و گسترش زبان‌های محلی محسوب می‌شوند. یکی از راه‌ها این است تا حد ممکن برنامه‌ها به خصوص

برنامه‌هایی که برای گروه سنی پایین تهیه می‌شوند، به زبان‌های محلی باشند؛ اما باید توجه داشت که گونه زبانی مورد استفاده در این برنامه‌ها کاملاً طبیعی بوده، با زبان مورد استفاده مردم در خانه و کوچه و بازار تفاوت اساسی نداشته باشد؛ زیرا استفاده از گونه‌ای که آمیخته با واژگان و ساختار زبان فارسی باشد تأثیر منفی به جای خواهد گذاشت. چنانکه مشایخ (۱۳۸۱) می‌گوید شبکه‌های آذری زبان در این خصوص تا حدودی موفق عمل می‌کنند؛ اما دیگر شبکه‌های استانی (مثل گیلان) گاه عملکرد معکوس دارند. عمده برنامه‌های گیلکی تولید شده در شبکه باران (شبکه استانی گیلان) مربوط به روستاییان و مسائل کشاورزی و دامپروری است. این مسئله در مورد شبکه استانی مازندران نیز صادق است. صدا و سیمای استانی باید در تولید برنامه‌هایی که در آن فقط افراد طبقه پایین جامعه و یا مجرمان و بزهکاران لهجه دارند، تجدید نظر کند. همین‌طور شاهد برنامه‌هایی هستیم که جنبه طنز دارند و برای ایجاد خنده و اثر کمیک از لهجه‌های محلی استفاده می‌کنند. این مسئله ممکن است باعث ایجاد سرخوردگی و دلزدگی در جوانان بومی شود. بنا به گزارش شاه‌بخش (۲۰۰۰) در جامعه بلوچ نیز رسانه‌های گروهی مثل تلویزیون و رادیو به زبان فارسی برنامه اجرا می‌کنند. اقدام دیگری که رادیو و تلویزیون می‌توانند انجام دهند، دادن آگاهی‌های لازم به مردم در مورد نقش و جایگاه واقعی زبان است و شایسته است که این کار نیز به روش علمی و با استفاده از متخصصان فن، یعنی زبان‌شناسان، جامعه‌شناسان و ادبا صورت پذیرد.

مطبوعات، اعم از روزنامه‌ها و مجلات محلی می‌توانند سهم عمده‌ای در انتقال نظرها و دیدگاه‌های زبان‌شناسان و گویش‌شناسان به مخاطبان داشته باشند. علاوه بر آن استفاده از زبان‌های محلی در نگارش مطالب، خود عاملی برای تقویت و به کارگیری این زبان‌ها خواهد شد.

با وضع موجود، اکنون زمان آن فرا رسیده است که مسئولان، رسانه‌های گروهی، نویسندگان و محققان به جای پرداختن به توصیف ساختمان و واژگان زبان‌های محلی و یا تاریخ و پیشینه آنها، به این مسئله مهم، یعنی تقویت جایگاه زبان‌ها و کمک به ادامه حیات آنها توجه نشان دهند. تمامی تلاش‌ها باید برای دادن اطلاعات و آگاهی‌های درست به مردم باشد؛ زیرا زمانی شاهد رشد و شکوفایی زبان و رواج آن در یک منطقه خواهیم بود که مردم درک و شناخت درستی از نقش‌ها و کارکردهای زبان داشته باشند و مسلماً هر برنامه‌ای که جنبه تحمیلی داشته باشد موفقیتی نخواهد داشت. از این رو به هر وسیله ممکن باید این مفهوم را برای مردم روشن ساخت که «نقش اولیه زبان برقراری ارتباط بین گویشوران است و هر زبانی، از جمله آذری، کردی، لری و... جدای از موقعیت و اعتبارش به خوبی از عهده این کار بر می‌آید». گویشوران باید به این درجه از درک و شناخت نائل شوند که: استفاده از یک زبان محلی مایه خجالت و شرمندگی و نشانه عقب‌ماندگی نیست و برعکس، صحبت کردن به زبان فارسی نمی‌تواند به تنهایی مایه افتخار و نشان از تمدن و فرهیختگی باشد. در ضمن باید احساس نمایند که حفظ و حراست از زبان آباء و اجدادی به عنوان میراث گذشتگان این سرزمین، ارزشمند و بر همگان واجب است؛ زیرا زبان هر ملت با فرهنگ، آداب، رسوم، باورها و ارزش‌های گذشته و حال او گره خورده است.

منابع

- بشیرنژاد، حسن (۱۳۷۹)، بررسی جایگاه و کاربرد فارسی و مازندرانی ... در شهرستان آمل، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی.
- جواندل صومعه‌سرای، نرجس (۱۳۷۳)، چکیده پایان‌نامه‌های زبان‌شناسی، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- حق‌شناس، علی محمد (۱۳۷۰)، «شعر و زاد و مرگ زبان‌ها»، مقالات ادبی و زبان‌شناختی. تهران: نیلوفر، صص ۱۳۹ - ۱۵۲.
- ذوالفقاری، سیما (۱۳۷۶)، گویش بختیاری، بقا یا زوال؟، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی.
- مشایخ، طاهره (۱۳۸۱)، بررسی کاربرد فارسی و گیلکی ... در شهر رشت، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مدرس، یحیی (۱۳۶۸)، درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- Aitchson, Jean (1993), *Language Change: Progress or Decay?*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Conner, Steve (2003), "Alarm Raised on World's Disappearing Languages." <http://www.commondreams.org/headlines/03/0515-05.htm>.
- Crystal, David (2000), *Language Death*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Dittmar, Norbert (1976), *Sociolinguistics*, London: Edward Arnold.
- Fasold, Ralph (1987), *The Sociolinguistics of Society*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gal, Susan (1979), *Language Shift: Social Determinants of Linguistic Change in Bilingual Austria*, New York: Academic Press.
- Redish, Laura (2001), "Endangered Language Revival and Revitalization." <http://www.native-languages.org/revive.htm>.
- Shahbakhsh, Azim (2000), "A Case Study of Baloch Language", An L₁ Changing to an L₂?" <http://www.baloch2000.com/culture/language/-3k>.